

### زندانی دندان خور

(ایوان کربو و نوسوف) از شهرهای متعدد روسیه شوروی گذشته، و در راه خود دزدی و کلاه برداری و تقلب کرده بود، و نشانهائی را که هیچگونه حق استعمال آنها را نداشت بسینه خود میزد. سرانجام در (بارناپول) که در کنار رود (اوبی) در (سیبری) قرار دارد، دستگیر شد و بدوازده سال زندان محکوم گردید.

زندانیهای (سیبری) مانند تمام ساختمانهای آن سرزمین سردسیر، تماماً از چوب است. میلههای زندان (ایوان) محکوم نیز از چوب بلوط محکم و سختی ساخته شده بود. او می ایستی دوازده سال در آن بماند

(ایوان) بخود گفت: قابل اهمیت نیست من که دندان دارم؛ آنگاه، هر شب مثل موش میلههای زندان خود را کم کم میجوید. و صبحها چوبهای ریز را در چلیک میریخت این کار چهار ماه طول کشید و (ایوان) نتیجه رسید. زیرا میتوانست میلههای زندان را بمیل خودش بردارد و بگذارد و عاقبت در یک شب تاریک پامیز از زندان فرار کرد و تا با امدادان از (بارناپول) مسافتی دور شد. ولی بدبختانه مدت آزادی (ایوان) کوتاه بود زیرا سه هفته بعد دستگیر و بزندان اعزام شد. اما این دفعه او را به زندان شهر (تومسک) که هیچ زندانی به میلههایش کارگر نیست فرستادند.

(نامه شهربانی)

### تقسیم عادلانه

مادری پنج پرتقال به پسر خود داد تا با برادر بزرگش وقتی که از مدرسه مراجعت می کند تقسیم کند و وقتی مادر بخانه برگشت به پسرش چنین گفت، لابد سه پرتقال بجای دو پرتقال و نیم برادرت داده می.

طفل پاسخ داد:

- خیر مادر .... من ترسیدم که در سر پرتقال با هم دعوا کنیم از این رو پیش از آن که برادرم بیاید یک پرتقال را خوردم و سپس چهار پرتقال را بین خود قسمت کردیم و ملاحظه می فرمائید که نزاع برپا نشد.

(تسرقی)

### ﴿ يك حكايت هم از ساس ﴾

مسافری به مهمانخانه می وارد شد و اطاقی باو دادند. بمحض ورود روی تخت خواب چشمش بيك ساس افتاد. فوراً آن را به پیشخدمت نشان داد. پیشخدمت ساس را خوب نگاه کرد و گفت:

- قربان، این ساس مرده است.

مرد قبول کرد. فردا صبح موقع خارج شدن بمدير مهمانخانه گفت

- راستی قضیه ساس را فهمیدید.

- بله ولی آن که مرده بود.

- درست است آن ساس مرده بود - اما نمیدانید برای تشییع جنازه او دوستانش

چه محشری پیا کرده بودند!

(اطلاعات هفتگی)

### ﴿ ماشین ناطق ﴾

دريك مجلس مهمانی که بافتخار (ادیسن) مخترع معروف بمناسبت اختراع گرامافون برپا شده بود میزبان شرح مفصلی از اختراعات ادیسن و درضمن اشاره کرد که اختراع ماشین ناطق او بی سابقه و بسیار پراهمیت است.

ادیسن در جواب اظهار داشت که اختراع ماشین ناطق بی سابقه نیست و اولین بار توسط خدا از دنده چپ آدم درست شد ولی تفاوت اینجاست که ماشین ناطقی را که توسط من اختراع شده میتوان ساکت نمود.

(استخر)

### ﴿ آبرو ریزی ﴾

معلمی نامه زیر را از طرف مادر یکی از شاگردانش دریافت نمود ( آقای دیر خواهشمندم دیگر فریدون مسئله حساب برای تکلیف شب ندهید زیرا که مسئله حسابی که دفعه پیش دادید یکروز بندش را از کار بی کار کرد و متأسفانه بعد از این همه زحمت شماروی دفتر فریدون نوشته بودید غلط است ... )

(شوخی)

### جواب منطقی

شوهر - آیا باین شیر فروش تذکر دادید که شیرش ابدأ سرشیر ندارد؟  
زن - بله، همین امروز گفتم و جواب منطقی داد.

شوهر - خوب چه گفت

زن - میگفت که مثل سایر شیر فروشها عادت بکم فروشی ندارد و چنان پیمانہ را لبریز میکند که دیگر جایی برای سرشیر باقی نمیماند.

### عجله نتیجه خوبی ندارد

خیاط (بمشتری) - خیلی خوب، مانعی ندارد برای شما يك ژاکت اسپورت درست میکنم ولی نشش ماه طول دارد.

مشتري - ششماه؟ چرا اینقدر طول میدهید؟ مگر نمیدانی که خدا دنیا را در شش روز خلق کرد؟

خیاط - درست است اما هیچ ملاحظه فرموده اید که درین اواخر دنیا بچه شکلی افتاده است.

(نونهالان)

### زن وتله

زن (بشوهر) - فرامرز، اگر از من بدت میآید میخواستی مرا نکیری منکه دنبال تو ندویدم.

شوهر - حق باتست، دنبال من ندویدی، تله هم هرگز دنبال موش نمیدود ولی اورا میگیرد.

### با پیشنهاد شما موافقم

جمعی از دزدان آدم دزد امریکائی بمرد ثروتمندی نامه نوشتند و او را تهدید کردند که اگر ۱۰ هزار دلار بایشان نپردازد زنش را خواهند دزدید اتفاقاً این نامه را مأمور اداره پست بمرد دیگری که هم اسم آن ثروتمند بود داد.

این مرد که آدم فقیر بدبختی بود بدزدان اطلاع داد که: (من مرد فقیری هستم و بخیال من شما در انتخاب خود اشتباه کرده اید، ولی معذراً با قسمت آخر پیشنهاد شما بسیار موافقم.

### خواستار...

در قدیم الایام دو نفر محکوم باعدام را برای دازدن سیاستگاه آوردند. دو دار برای آن‌ها در روی پلی تعبیه کردند. بدن آنها بایستی در فضا معلق و بر روی رود خانه که در زیر پل در جریان بود بنوسان آید و منظره، قشنگی، تشکیل دهد جلاد محکوم اول را بدار آویخت ولی طناب پوسیده بود و پاره شد محکوم در آب افتاد و شناکنان از رودخانه گذشت و در برابر چشمان حیرت زده جلاد و سربازان خود را بساحل رسانیده و فرار کرد.

محکوم دوم باخونسردی فرار رفیق بیوفای خود را می‌نگریست. وقتی جلاد گریبان او را برای اجرای حکم گرفت رو بجلاد کرد و گفت: خواهشمندم این دفعه دقت کن و طناب محکمی بچوبه دار ببند، برای اینکه من شنا بلد نیستم!

(پولاد)

### هستی و راستی

هستی در خیابان پیش آژان آمده و با کلمات مقطع گفت، آقای آجدان پیاده روی روبرو کجاست؟ آنست همان روبرو چیز عجیبی است. من الساعه در همان جا از کسی همین سؤال را کردم و آن طرف را بمن نشان داد.

### بله ما هم داریم

اهالی تکراس از کشور های متحده آمریکا بسیار گراف گوهستند. روزی یکی از ایشان در ضمن سخن برای يك سرباز انگلیسی درباره وسعت تکراس می‌گفت.

(اگر يك روز صبح سوار ترن شوید، عصر آن روز هنوز در تکراس خواهید بود.)

مرد انگلیسی گفت بله ما هم در انگلستان از این گونه ترن‌های کندر داریم!

(گلستان)